

سیره امام صادق (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



زندگانی امام صادق علیه السلام

به مناسبت اینکه امروز روز وفات امام ششم، صادق اهل البیت علیهم السلام است، سخنان من در اطراف آن شخصیت بزرگوار و نکاتی از سیرت آن حضرت خواهد بود.

امام صادق علیه السلام در ماه ربیع الاول سال 83 هجری در زمان خلافت عبد الملك بن مروان اموی به دنیا آمد، و در ماه شوال یا ماه رجب در سال 148 هجری در زمان خلافت ابو جعفر منصور عباسی از دنیا رحلت کرد. در زمان يك خلیفه با هوش سفاک اموی به دنیا آمد و در زمان يك خلیفه مقتدر با هوش سفاک عباسی از دنیا رحلت کرد، و در آن بین شاهد دوره فترت خلافت و انتقال آن از دودمانی به دودمان دیگر بود.

مادر آن حضرت، همان طوری که در کافی و بحار و سایر کتب ضبط شده، ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود، لذا از طرف مادر نسب آن حضرت به ابوبکر می رسید و چون قاسم بن محمد بن ابی بکر با دختر عموی خود اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر ازدواج کرده بود، بنابر این مادر آن حضرت، هم از طرف پدر نواده ابو بکر است و هم از طرف مادر، و لهذا حضرت صادق می فرموده: «**ولدنې ابو بکر مرتین**» یعنی ابو بکر دو بار مرا به دنیا آورد، از دو راه نسب من به ابو بکر می رسد.

فرصت طلایی

امام صادق علیه السلام شیخ الاثمه است، از همه ائمه دیگر عمر بیشتری نصیب ایشان شد، شصت و پنج ساله بود که از دنیا رحلت فرمود. عمر نسبتاً طویل آن حضرت و فتوری که در دستگاه خلافت رخ داد که امویان و

عباسیان سر گرم زد و خورد با یکدیگر بودند فرصتی طلایی برای امام به وجود آورد که بساط افاضه و تعلیم را بگستراند و به تعلیم و تربیت و تاسیس حوزه علمی عظیمی بپردازد، جمله «قال الصادق» شعار علم حدیث گردد، و به نشر و پخش حقایق اسلام موفق گردد.

از آن زمان تا زمان ما هر کس از علما و دانشمندان اعم از شیعی مذهب و غیره که نام آن حضرت را در کتب و آثار خود ذکر کرده اند با ذکر حوزه و مدرسه ای که آن حضرت تاسیس کرد و شاگردان زیادی که تربیت کرد و رونقی که به بازار علم و فرهنگ اسلامی داد توأم ذکر کرده اند، همان طوری که همه به مقام تقوا و معنویت و عبادت آن حضرت نیز اعتراف کرده اند.

شیخ مفید از علمای شیعه می گوید آنقدر آثار علمی از آن حضرت نقل شده که در همه بلاد منتشر شده. از هیچ کدام از علمای اهل بیت آنقدر که از آن حضرت نقل شد، نقل نشده. اصحاب حدیث نام کسانی را که در خدمت آن حضرت شاگردی کرده اند و از خرمن وجودش خوشه گرفته اند ضبط کرده اند، چهار هزار نفر بوده اند و در میان اینها از همه طبقات و صاحبان عقاید و آراء و افکار گوناگون بوده اند.

محمد بن عبد الکرم شهرستانی، از علمای بزرگ اهل تسنن و صاحب کتاب معروف الملل و النحل، درباره آن حضرت می گوید : «هو ذو علم غزیر، و ادب کامل فی الحکمة، و زهد فی الدنیا، و ورع عن الشهوات.» یعنی او، هم دارای علم و حکمت فراوان و هم دارای زهد و ورع و تقوای کامل بود، بعد می گوید مدتها در مدینه بود، شاگردان و شیعیان خود را تعلیم می کرد، و مدتی هم در عراق اقامت کرد و در همه عمر متعرض جاه و مقام و ریاست نشد و سر گرم تعلیم و تربیت بود.

در آخر کلامش در بیان علت اینکه امام صادق توجهی به جاه و مقام و ریاست نداشت این طور می گوید : «من غرق فی بحر المعرفة لم یقع فی شط، و من تعلی الی ذروة الحقیقة لم یخف من حط.» یعنی آن که در دریای معارف غوطه ور است به خشکی ساحل تن در نمی دهد، و کسی که به قله اعلای حقیقت رسیده نگران پستی و انحطاط نیست.

کلماتی که بزرگان اسلامی از هر فرقه و مذهب در تجلیل مقام امام صادق صلوات الله علیه گفته اند زیاد است، منظوم نقل آنها نیست، منظوم اشاره ای بود به اینکه هر کس امام صادق علیه السلام را می شناسد آن حضرت را با حوزه و مدرسه ای عظیم و پر نفع و ثمر که آثارش هنوز باقی و زنده است می شناسد. حوزه های علمیه امروز شیعه امتداد حوزه آن روز آن حضرت است.

سخن در اطراف امام صادق سلام الله علیه میدان وسیعی دارد. در قسمتهای مختلف می توان سخن گفت زیرا اولاً سخنان خود آن حضرت در قسمتهای مختلف مخصوصاً در حکمت عملی و موعظه زیاد است و شایسته عنوان کردن است، ثانیاً در تاریخ زندگی آن حضرت قضایای جالب و آموزنده فراوان است. بعلاوه احتجاجات و استدالات عالی و پر معنی با دهریین و ارباب ادیان و متکلمان فرق دیگر اسلامی و صاحبان آراء و عقاید مختلف، بسیار دارد که همه قابل استفاده است. گذشته از همه اینها تاریخ معاصر آن حضرت که با خود آن حضرت یا شاگردان آن حضرت مرتبط است شنیدنی و آموختنی است.

سیرت و روش امام

این بنده امروز عرایض خود را اختصاص می دهم به مقایسه ای بین سیرت و روشی که امام صادق علیه السلام در زمان خود انتخاب کرد با سیرت و روشی که بعضی از اجداد بزرگوار آن حضرت داشتند که گاهی به ظاهر مخالف یکدیگر می نماید. رمز و سر این مطلب را عرض می کنم و از همین جا يك نکته مهم را استفاده می کنم که برای امروز ما و برای همیشه بسیار سودمند است.

فایده سیره های گوناگون معصومین

ما شیعیان که به امامت ائمه دوازده گانه اعتقاد داریم و همه آنها را اوصیاء پیغمبر اکرم و مفسر و توضیح دهنده حقایق اسلام می دانیم و گفتار آنها را گفتار پیغمبر و کردار آنها را کردار پیغمبر و سیرت آنها را سیرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانیم، از امکاناتی در شناخت حقایق اسلامی بهره مندیم که دیگران محرومند، و چون وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام- که امام یازدهم است و بعد از ایشان دوره غیبت پیش آمد- در سال 260 واقع شد، از نظر ما شیعیان مثل این است که پیغمبر اکرم تا سال 260 هجری زنده بود و در همه این زمانها با همه تحولات و تغییرات و اختلاف شرایط و اوضاع و مقتضیات حاضر بود.

البته نمی خواهم بگویم که اثر وجود پیغمبر اکرم اگر زنده بود چه بود و آیا اگر فرضا آن حضرت در این مدت حیات می داشت چه حوادثی در عالم اسلام (پیش) می آمد، نه، بلکه مقصودم این است که از نظر ما شیعیان که معتقد به امامت و وصایت هستیم، وجود ائمه اطهار از جنبه حجیت قطعی گفتار و کردار و سیرت در این مدت طولانی مثل این است که شخص پیغمبر- ولی نه در لباس نبوت و زعامت بلکه در لباس يك فرد مسلمان عامل به وظیفه- وجود داشته باشد و دوره های مختلفی را که بر عالم اسلام در آن مدت گذشت شاهد باشد و در هر دوره ای وظیفه خود را بدون خطا و اشتباه، متناسب با همان دوره انجام دهد.

بدیهی است که با این فرض، مسلمانان بهتر و روشنتر می توانند وظایف خود را در هر عصر و زمانی در یابند و تشخیص دهند.

تعارض ظاهری سیره ها و ضرورت حل آنها

ما در سیرت پیشوایان دین به اموری بر می خوریم که به حسب ظاهر با یکدیگر تناقض و تعارض دارند، همچنان که در اخبار و آثاری که از پیشوایان دین رسیده احیانا همین تعارض و تناقض دیده می شود. در آن قسمت از اخبار و روایات متعارض که مربوط به فقه و احکام است، علما در مقام حل و علاج آن تعارضها بر آمده اند که در محل خود مذکور است. در سیرت و روش پیشوایان دین هم همین تعارض و تناقض در بادی امر دیده می شود، باید دید راه حل آن چیست؟

اگر در اخبار متعارض که در فقه و احکام نقل شده، تعارضها حل نگردد و هر کسی يك خبر و حدیثی را مستمسك خود قرار دهد و عمل کند مستلزم هرج و مرج خواهد بود. سیرت و روش پیشوایان دین هم که با یکدیگر به ظاهر اختلاف دارد همین طور است، اگر حل نگردد و رمز مطلب معلوم نشود مستلزم هرج و مرج اخلاقی و اجتماعی خواهد بود.

ممکن است هر کسی به هوای نفس خود يك راهی را پیش بگیرد و بعد آن را با عملی که در يك مورد معین و يك زمان معین از یکی از ائمه نقل شده توجیه و تفسیر کند، باز يك نفر دیگر به هوای خود و مطابق میل و سلیقه خود راهی دیگر ضد آن راه را پیش بگیرد و او هم به يك عملی از یکی از ائمه علیهم السلام که در مورد معین و زمان معین نقل شده استناد کند و بالاخره هر کسی مطابق میل و سلیقه و هوای نفس خود راهی پیش بگیرد و برای خود مستندی هم پیدا کند.

مثلا ممکن است يك نفر طبعا و سلیقتا و تربیتا سختگیر باشد و زندگی با قناعت و کم خرجی را بیسندد، همینکه از او بپرسند چرا اینقدر بر خودت و خانوادهات سخت می گیری بگویند رسول خدا و علی مرتضی همین طور بودند، آنها هرگز جامه خوب نپوشیدند و غذای لذیذ نخوردند و مرکوب عالی سوار نشدند و مسکن مجلل ننشستند، آنها نان جو می خوردند و کرباس می پوشیدند و بر شتر یا الاغ سوار می شدند و در خانه گلی سکنی می گزیدند. و باز يك نفر دیگر طبعا و عاداتا خوشگذران و اهل تجمل باشد، و اگر از او سؤال شود که چرا به کم نمی سازی و قناعت نمی کنی و زهد نمی ورزی، بگویند چون امام حسن مجتبی و یا امام جعفر صادق این طور بودند، آنها از غذای لذیذ پرهیز نداشتند، جامه خوب می پوشیدند، مرکوب عالی سوار می شدند، مساکن مجلل هم احیانا داشتند.

همچنین ممکن است يك نفر یا افرادی طبعا و مزاجا سر پرشوری داشته باشند و طبعشان سکون و آرامش را نپسندد و برای توجیه عمل خود به سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام یا به نهضت حسینی علیه السلام استدلال کنند، و يك نفر یا افراد دیگر که بر عکس مزاجا عافیت طلب و گوشه گیر و منزوی اند و در نفس خود شهامت و جرأتی نمی بینند، موضوع تقیه و راه و روش امام صادق علیه السلام یا ائمه دیگر را مورد استناد خود قرار دهند. آن کس که مثلا طبعا معاشرتی و اجتماعی است به عمل و سیرت يك امام و آن کس که طبعا اهل عزلت و تنهایی است به سیرت يك امام دیگر متوسل شود.

بدیهی است در این صورت نه تنها سیرت و روش پاك و معنی دار رسول اکرم و ائمه اطهار مورد استفاده قرار نمی گیرد، بلکه وسیله ای خواهد بود برای اینکه هر کسی راه توجیهی برای عمل خود پیدا کند و به دعوت و سخن کسی گوش ندهد و جامعه دچار هرج و مرج گردد.

واقعا هم همچون تعارض و تناقض ظاهری در سیرت ائمه اطهار علیهم السلام دیده می شود، می بینیم مثلا

حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح می کند و اما امام حسین علیه السلام قیام می کند و تسلیم نمی شود تا شهید می گردد، می بینیم که رسول خدا و علی مرتضی در زمان خودشان زاهدانه زندگی می کردند و احتراز داشتند از تنعم و تجمل، ولی سایر ائمه این طور نبودند. پس باید این تعارضها را حل کرد و رمز آنها را دریافت.

درس و تعلیم نه تعارض

گفتم باید این تعارض را حل کرد و رمز آن را دریافت. بلی باید رمز آن را دریافت. واقعا رمز و سری دارد. این تعارض با سایر تعارضها فرق دارد، تعارضی نیست که روات و ناقلان احادیث به وجود آورده باشند و وظیفه ما آن گونه حل و رفع باشد که معمولا در تعارض نقلها می شود، بلکه تعارضی است که خود اسلام به وجود آورده، یعنی روح زنده و سیال تعلیمات اسلامی آن را ایجاب می کند. بنابراین این تعارضها در واقع درس و تعلیم است نه تعارض و تناقض، درس بسیار بزرگ و پر معنی و آموزنده.

مطلب را در اطراف همان دو مثالی که عرض کردم توضیح می دهم. یکی مثال سختگیری و زندگی زاهدانه، در مقابل زندگی مقرون به تجمل و توسعه در وسائل زندگی، و یکی هم مثال قیام و نهضت، در مقابل سکوت و تقیه. همین دو مثال برای نمونه کافی است. اما مثال اول :

فلسفه زهد

به طور مسلم رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام زاهدانه زندگی می کردند و در زندگی بر خود سخت می گرفتند. این عمل را دو نحو می توان تفسیر کرد. یکی اینکه بگوییم دستور اسلام به طور مطلق برای بشر این است که از نعمتها و خیرهای این جهان محترز باشد. اسلام همان طوری که به اخلاص در عمل، و توحید در عبادت، و به صدق و امانت و صفا و محبت دستور می دهد، به احتراز و اعراض از نعمتهای دنیا هم دستور می دهد. همان طوری که آن امور بالذات برای بشر کمالند و در همه زمانها مردم باید موحد باشند، صدق و امانت و صفا و محبت داشته باشند، از دروغ و دغل و زبونی پرهیز داشته باشند، همین طور در همه زمانها و در هر نوع شرایطی لازم است که از نعمتها و خیرات دنیا احتراز داشته باشند.

تفسیر دیگر اینکه بگوییم فرق است بین آن امور که مربوط به عقیده و یا اخلاق و یا رابطه انسان با خدای خودش

است و بین این امر که مربوط به انتخاب طرز معیشت است. اینکه رسول خدا و علی مرتضی بر خود در غذا و لباس و مسکن و غیره سخت می گرفتند نه از این جهت است که توسعه در زندگی بالذات زشت و نا پسند است، بلکه مربوط به چیزهای دیگر بوده، یکی مربوط بوده به وضع عصر و زمانشان که برای عموم مردم وسیله فراهم نبود، فقر عمومی زیاد بود. در همچو اوضاعی مواسات و همدردی اقتضا می کرد که به کم قناعت کنند و ما بقی را انفاق کنند. بعلاوه آنها در زمان خود زعیم و پیشوا بودند، وظیفه زعیم و پیشوا که چشم همه به اوست با دیگران فرق دارد.

وقتی که علی علیه السلام در بصره بر مردی به نام علاء بن زیاد حارثی وارد شد، او از برادرش شکایت کرد و گفت برادرم تارک دنیا شده و جامه کهنه پوشیده و زن و فرزند را یکسره ترك کرده. فرمود حاضرش کنید. وقتی که حاضر شد فرمود چرا بر خود سخت می گیری و خود را زجر می دهی؟ چرا بر زن و بچهات رحم نمی کنی؟ آیا خداوند که نعمتهای پاکیزه دنیا را آفریده و حلال کرده کراهت دارد که تو از آنها استفاده کنی؟ آیا تو این طور فکر می کنی که خداوند دوست نمی دارد بنده اش از نعمتش بهره ببرد؟

عرض کرد : «هذا انت فی خوشونه ملبسك و جشوبة ماكلك» (2) گفت یا امیر المؤمنین! خودت هم که مثل منی، تو هم که از جامه خوب و غذای خوب پرهیز داری.

فرمود من با تو فرق دارم، من امام و پیشوای امتم، مسؤول زندگی عمومی هستم، باید در توسعه و رفاه زندگی عمومی تا آن حدی که مقدور است سعی کنم. آن اندازه که میسر نشد و مردمی فقیر باقی ماندند، بر من از آن جهت که در این مقام هستم لازم است در حد ضعیف ترین و فقیرترین مردم زندگی کنم تا فقر و محرومیت، فقرا را زیاد ناراحت نکند، لا اقل از آلام روحی آنها بکاهم، موجب تسلی خاطر آنها گردم.

این بود دو نوع تفسیری که از طرز زندگانی زاهدانه رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام می توان کرد. اگر تفسیر اول صحیح می بود می بایست همه در همه زمانها خواه آنکه وسیله برای عموم فراهم باشد خواه نباشد، خواه آنکه مردم در وسعت باشند خواه نباشند آن طور زندگی کنند و البته سایر ائمه علیهم السلام هم در درجه اول از آن طرز زندگی پیروی می کردند، و اما اگر تفسیر دوم صحیح است، نه، لازم نیست همه از آن پیروی کنند، آن طور زندگی مربوط به اوضاعی نظیر اوضاع آن زمان بوده، در زمانهای غیر مشابه با آن زمان، پیروی لازم نیست.

وقتی که به احوال و زندگی و سخنان امام صادق علیه السلام مراجعه می کنیم می بینیم آن حضرت که ظاهر زندگی اش با پیغمبر و علی فرق دارد، به خاطر همین نکته بوده و خود آن حضرت این نکته را به مردم زمانش درباره فلسفه زهد گوشزد کرده است.

اینها که عرض کردم از تعلیمات آن حضرت اقتباس شد.

در زمان امام صادق علیه السلام گروهی پیدا شدند که سیرت رسول اکرم را در زهد و اعراض از دنیا به نحو اول تفسیر می کردند، معتقد بودند که مسلمان همیشه و در هر زمانی باید کوشش کند از نعمتهای دنیا احتراز کند. به این مسلک و روش خود نام «زهد» می دادند و خودشان در آن زمان به نام «متصوفه» خوانده می شدند. سفیان ثوری یکی از آنهاست. سفیان یکی از فقهای تسنن به شمار می رود و در کتب فقهی اقوال و آراء او زیاد نقل می شود. این شخص معاصر با امام صادق است و در خدمت آن حضرت رفت و آمد و سؤال و جواب می کرده.

در کافی می نویسد روزی سفیان بر آن حضرت وارد شد، دید امام جامه سفید و لطیف و زیبایی پوشیده، اعتراض

کرد و گفت یا ابن رسول الله سزاوار تو نیست که خود را به دنیا آلوده سازی، امام به او فرمود : ممکن است این گمان برای تو از وضع زندگی رسول خدا و صحابه پیدا شده باشد. آن وضع در نظر تو مجسم شده و گمان کرده ای این يك وظیفه ای است از طرف خداوند مثل سایر وظایف، و مسلمانان باید تا قیامت آن را حفظ کنند و همان طور زندگی کنند. اما بدان که این طور نیست.

رسول خدا در زمانی و جایی زندگی می کرد که فقر و تنگدستی مستولی بود، عامه مردم از داشتن وسایل و لوازم اولیه زندگی محروم بودند. اگر در عصری و زمانی وسایل و لوازم فراهم شد، دیگر دلیلی برای آن طرز زندگی نیست، بلکه سزاوارترین مردم برای استفاده از موهبت های الهی، مسلمانان و صالحانند نه دیگران. این داستان بسیار مفصل و جامع است و امام در جواب سفیان که بعد رفقاییش هم به او ملحق شدند استدلال های زیادی بر مدعای خود و بطلان مدعای آنها کرد که فعلا مجال نقل همه آنها نیست (3).

اصول ثابت و اصول متغیر

این اختلاف و تعارض ظاهری سیرت، به کمک بیاناتی که از پیشوایان دین رسیده، برای ما روشن می کند از نظر اسلام در باب معیشت و لوازم زندگی چیزهایی است که اصول ثابت و تغییر ناپذیر به شمار می روند و چیزهایی است که این طور نیست.

يك اصل ثابت و تغییر ناپذیر این است که يك نفر مسلمان باید زندگی خود را از زندگی عمومی جدا نداند، باید زندگی خود را با زندگی عموم تطبیق دهد.

معنی ندارد در حالی که عموم مردم در بدبختی زندگی می کنند عده دیگر با مستمسك قرار دادن قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق (4) در دریای نعمت غوطه ور بشوند هر چند فرض کنیم که از راه حلال به چنگ آورده باشند.

خود امام صادق سلام الله عليه که به اقتضای زمان، زندگی را بر خاندان خود توسعه داده بود، يك وقت اتفاق افتاد که نرخ خواربار ترقی کرد و قحط و غلا پدید آمد. به خادم خود فرمود چقدر آذوقه و گندم ذخیره موجود داریم؟ عرض کرد : زیاد داریم، تا چند ماه ما را بس است. فرمود همه آنها را ببر و در بازار به مردم بفروش، گفت اگر بفروشم دیگر نخواهم توانست گندمی تهیه کنم.

فرمود لازم نیست، بعد مثل سایر مردم روز به روز از نانوائی تهیه خواهیم کرد، و دستور داد از آن به بعد خادم نانی که تهیه می کند نصف جو و نصف گندم باشد، یعنی از همان نانی باشد که اکثر مردم استفاده می کردند. فرمود : من تمکن دارم به فرزندان خودم در این سختی و تنگدستی نان گندم بدهم، اما دوست دارم خداوند ببیند من با مردم مواسات می کنم.

اصل ثابت و تغییر ناپذیر دیگری که در همه حال و همه زمانها پسندیده است، زهد به معنی عزت نفس و مناعت طبع و بلند نظری است که انسان در همه حال و همه زمانها خوب است نسبت به امور مادی بی اعتنا باشد، دین

را به دنیا، و فضیلت و اخلاق را به پول و مقام نفروشد، به امور مادی به چشم وسیله نگاه کند نه به چشم هدف و مقصد.

اما سایر امور که مربوط به توسعه و تضییق و بود و نبود وسایل زندگی است يك امر ثابت و تغییر ناپذیری نیست. ممکن است در زمانی تکلیف جوری اقتضا کند و در زمانی دیگر جور دیگر، همان طوری که رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام طوری زندگی کردند و سایر ائمه علیهم السلام طور دیگر.

قیام یا سکوت؟

مثال دیگر که مثال زدم مساله قیام و سکوت بود. این مساله هم بسیار قابل بحث است، فرصت نخواهد بود که در این جلسه به طور کامل در اطراف این مطلب بحث کنم. برای نمونه سید الشهداء سلام الله علیه را از يك طرف، و امام صادق علیه السلام را از طرف دیگر ذکر می کنم. امام حسین علیه السلام بدون پروا، با آنکه قرائن و نشانه ها حتی گفته های خود آن حضرت حکایت می کرد که شهید خواهد شد، قیام کرد. ولی امام صادق علیه السلام با آنکه به سراغش رفتند اعتنا ننمود و قیام نکرد، ترجیح داد که در خانه بنشیند و به کار تعلیم و تدریس و ارشاد بپردازد. به ظاهر، تعارض و تناقضی به نظر می رسد که اگر در مقابل ظلم باید قیام کرد و از هیچ خطر پروا نکرد پس چرا امام صادق علیه السلام قیام نکرد بلکه در زندگی مطلقا راه تقیه پیش گرفت، و اگر باید تقیه کرد و وظیفه امام این است که به تعلیم و ارشاد و هدایت مردم بپردازد پس چرا امام حسین علیه السلام این کار را نکرد؟ در اینجا لازم است اشاره ای به اوضاع سیاسی زمان حضرت صادق علیه السلام بکنم و بعد به جواب این سؤال بپردازم.

اوضاع سیاسی در عهد امام صادق علیه السلام

در زمان امام صادق خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. عباسیان از بنی هاشم اند و عموزادگان علویین به شمار می روند. در آخر عهد امویین که کار مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، به عللی سست شد، گروهی از عباسیین و علویین دست به کار تبلیغ و دعوت شدند. علویین دو دسته بودند : بنی الحسن که اولاد امام مجتبی بودند، و بنی الحسین که اولاد سید الشهداء علیهما السلام بودند. غالب بنی الحسین که در راسشان حضرت صادق علیه السلام بود از فعالیت ابا کردند. مکرر حضرت

صادق دعوت شد و نپذیرفت.

ابتدای امر سخن در اطراف علویین بود. عباسیین به ظاهر به نفع علویین تبلیغ می کردند. سفاح و منصور و برادر بزرگترشان ابراهیم الامام با محمد بن عبد الله بن الحسن ابن الحسن، معروف به «نفس زکیه» بیعت کردند و حتی منصور- که بعدها قاتل همین محمد شد- در آغاز امر رکاب عبد الله بن حسن را می گرفت و مانند یک خدمتکار جامه او را روی زین اسب مرتب می کرد، زیرا عباسیان می دانستند که زمینه و محبوبیت از علویین است.

عباسیین مردمی نبودند که دلشان به حال دین سوخته باشد. هدفشان دنیا بود و چیزی جز مقام و ریاست و خلافت نمی خواستند. حضرت صادق علیه السلام از اول از همکاری با اینها امتناع ورزید.

بنی العباس از همان اول که دعوات و مبلغین را می فرستادند، به نام شخص معین نمی فرستادند، به عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد» یعنی «یکی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که شایسته باشد» تبلیغ می کردند و در نهان جاده را برای خود صاف می کردند. دو نفر از دعوات آنها از همه معروفترند، یکی عرب به نام «ابو سلمه خلال» که در کوفه مخفی می زیست و سایر دعوات و مبلغین را اداره می کرد و به او «وزیر آل محمد» لقب داده بودند، و اولین بار کلمه «وزیر» در اسلام به او گفته شد، و یکی ایرانی که همان سردار معروف، ابو مسلم خراسانی است و به او «امیر آل محمد» لقب داده بودند.

مطابق نقل مسعودی در مروج الذهب، بعد از کشته شدن ابراهیم امام (برادر بزرگتر سفاح و منصور که سفاح را وصی و جانشین خود قرار داده بود) نظر ابو سلمه بر این شد که دعوت را از عباسیین به علویین متوجه کند. دو نامه به یک مضمون به مدینه نوشت و به وسیله یک نفر فرستاد، یکی برای حضرت صادق علیه السلام که راس و رئیس بنی الحسین بود و یکی برای عبد الله بن الحسن بن الحسن که بزرگ بنی الحسن بود.

امام صادق علیه السلام به آن نامه اعتنایی نکرد و هنگامی که فرستاده اصرار کرد و جواب خواست، در حضور خود او نامه را با شعله چراغ سوخت و فرمود جواب نامهات این است. اما عبد الله بن الحسن فریب خورد و خوشحال شد و با اینکه حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که فایده ندارد و بنی العباس نخواهند گذاشت کار بر تو و فرزندان تو مستقر گردد عبد الله قانع نشد، و قبل از آنکه جواب نامه عبد الله به ابو سلمه برسد سفاح که به ابو سلمه بدگمان شده بود با جلب نظر و موافقت ابو مسلم ابو سلمه را کشت و شهرت دادند که خوارج او را کشته اند، و بعد هم خود عبد الله و فرزندان او گرفتار و کشته شدند. این بود جریان ابا و امتناع امام صادق علیه السلام از قبول خلافت.

علت امتناع امام

ابا و امتناع امام صادق تنها به این علت نبود که می دانست بنی العباس مانع خواهند شد و آن حضرت را شهید خواهند کرد. اگر می دانست که شهادت آن حضرت برای اسلام و مسلمین اثر بهتری دارد شهادت را انتخاب می

کرد همان طوری که امام حسین علیه السلام به همین دلیل شهادت را انتخاب کرد. در آن عصر-که به خصوصیات آن اشاره خواهیم کرد-آن چیزی که بهتر و مفیدتر بود رهبری يك نهضت علمی و فکری و تربیتی بود که اثر آن تا امروز هست، همان طوری که در عصر امام حسین آن نهضت ضرورت داشت و آن نیز آنطور بجا و مناسب بود که اثرش هنوز باقی است.

جان مطلب همین جاست که در همه این کارها، از قیام و جهاد و امر به معروف و نهی از منکرها و از سکوت و تقیه ها، باید به اثر و نتیجه آنها در آن موقع توجه کرد. اینها اموری نیست که به شکل يك امر تعبدی از قبیل وضو و غسل و نماز و روزه صورت بگیرد. اثر این کارها در مواقع مختلف و زمانهای مختلف و اوضاع و شرایط مختلف فرق می کند.

گاهی اثر قیام و جهاد برای اسلام نافعتر است و گاهی اثر سکوت و تقیه. گاهی شکل و صورت قیام فرق می کند. همه اینها بستگی دارد به خصوصیت عصر و زمان و اوضاع و احوال روز، و يك تشخیص عمیق در این مورد ضرورت دارد، اشتباه تشخیص دادن زیانها به اسلام می رساند.

اوضاع اجتماعی عهد امام

امام صادق علیه السلام در عصر و زمانی واقع شد که علاوه بر حوادث سیاسی، يك سلسله حوادث اجتماعی و پیچیدگیها و ابهامهای فکری و روحی پیدا شده بود، لازمتر این بود که امام صادق جهاد خود را در این جبهه آغاز کند.

مقتضیات زمان امام صادق علیه السلام که در نیمه اول قرن دوم می زیست با زمان سید الشهداء علیه السلام که در حدود نیمه قرن اول بود خیلی فرق داشت.

در حدود نیمه قرن اول در داخل کشور اسلامی برای مردانی که می خواستند به اسلام خدمت کنند يك جبهه بیشتر وجود نداشت و آن جبهه مبارزه با دستگاه فاسد خلافت بود، سایر جبهه ها هنوز به وجود نیامده بود و یا اگر به وجود آمده بود اهمیتی پیدا نکرده بود، حوادث عالم اسلام همه مربوط به دستگاه خلافت بود و مردم از لحاظ روحی و فکری هنوز به بساطت و سادگی صدر اول زندگی می کردند.

اما بعدها و در زمانهای بعد تدریجا به علل مختلف جبهه های دیگر به وجود آمد، جبهه های علمی و فکری. يك نهضت علمی و فکری و فرهنگی عظیم در میان مسلمین آغاز شد. نحله ها و مذهبها در اصول دین و فروع دین پیدا شدند. به قول یکی از مورخین، مسلمانان در این وقت از میدان جنگ و لشکر کشی متوجه فتح دروازه های علم و فرهنگ شدند.

علوم اسلامی در حال تدوین بود. در این زمان یعنی در زمان امام صادق علیه السلام از يك طرف زد و خورد امویها و عباسیها فترتی به وجود آورد و مانع بیان حقایق را تا حدی از بین برد، و از طرف دیگر در میان مسلمانان يك شور و هیجان برای فهمیدن و تحقیق پیدا شد، لازم بود شخصی مثل امام صادق علیه السلام این جبهه را رهبری

کند و بساط تعلیم و ارشاد خود را بگستراند و به حل معضلات علمی در معارف و احکام و اخلاق بپردازد. در زمانهای قبل همچو زمینه ها نبود، همچو استعداد و قابلیت و شور و هیجانی در مردم نبود.

در تاریخ زندگی امام صادق علیه السلام يك جا می بینیم زنداقه و دهریینی از قبیل ابن ابی العوجا و ابو شاکر دیصانی و حتی ابن مقفع می آیند و با آن حضرت محاجه می کنند و جوابهای کافی می گیرند. احتجاجات بسیار مفصل و طولانی از آن حضرت در این زمینه ها باقی است که به راستی اعجاب آور است. توحید مفضل که رساله ای است طولانی در این زمینه، در اثر يك مباحثه بین مفضل از اصحاب آن حضرت و بین يك نفر دهری مسلك و رجوع کردن مفضل به امام صادق علیه السلام پدید آمد.

در جای دیگر می بینیم که اکابر معتزله از قبیل عمرو بن عبید و واصل بن عطا که مردمان مفکری بودند می آمدند و در مسائل الهی یا مسائل اجتماعی سؤال و جواب می کردند و می رفتند.

در جای دیگر فقهای بزرگ آن عصر را می بینیم که یا شاگردان آن حضرتند و یا بعضی از آنها می آمدند و از آن حضرت سؤالاتی می کردند. ابو حنیفه و مالک معاصر امام صادق اند و هر دو از محضر امام علیه السلام استفاده کرده اند. شافعی و احمد بن حنبل شاگردان شاگردان آن حضرتند.

مالک در مدینه بود و مکرر به حضور امام علیه السلام می آمد و خود او می گوید وقتی که به حضورش می رسیدم و به من احترام می کرد خیلی خرسند می شدم و خدا را شکر می کردم که او به من محبت دارد. مالک درباره امام صادق می گوید: «**كان من عظماء العباد و اکابر الزهاد و الذین یخشون الله عز و جل، و کان کثیر الحديث، طیب المجالسة، کثیر الفوائد.**» یعنی از بزرگان و اکابر عباد و زهاد بود و از کسانی بود که خوف و خشیت الهی در دلش قرار داشت. او مردی بود که حدیث پیغمبر را زیاد می دانست، خوش محضر بود، مجلسش پر فایده بود.

و باز مالک می گوید: «**ما رات عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد.**» یعنی چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی خطور نکرده کسی از جعفر بن محمد فاضلتر باشد. ابو حنیفه می گفت: «**ما رایت افقه من جعفر بن محمد**» از جعفر بن محمد فقیه تر و دانای تر ندیدم. می گوید وقتی که جعفر بن محمد به امر منصور به عراق آمد منصور به من گفت که سخت ترین مسائل را برای سؤال از او تهیه کنم. من چهل مساله اینچنین تهیه کردم و رفتم به مجلسش. منصور مرا معرفی کرد، امام فرمود او را می شناسم، پیش ما آمده است.

بعد به امر منصور مسائل را طرح کردم. در جواب هر يك فرمود عقیده شما علمای عراق این است، عقیده فقهای مدینه این است، و خودش گاه با ما موافقت می کرد و گاه با اهل مدینه، گاهی هم نظر سومی می داد. در جای دیگر متصوفه را می بینیم که به حضور آن حضرت رفت و آمد و سؤال و جواب می کردند که نمونه مختصری از آن را قبلاً عرض کردم.

زمان امام صادق علیه السلام زمانی بود که برخورد افکار و آراء و جنگ عقاید شروع شده بود و ضرورت ایجاب می کرد که امام کوشش خود را در این صحنه و این جبهه قرار دهد. همیشه باید در این گونه امور به اثر کار توجه داشت.

سید الشهداء علیه السلام دانست که شهادتش اثر مفید دارد، قیام کرد و شهید شد و اثرش هنوز هم باقی است. امام صادق علیه السلام فرصت را برای تعلیم و تاسیس کانون علمی مناسب دید، به این کار همت گماشت. بغداد که کانون جنبش علمی اسلامی صدر اسلام است در زمان امام صادق علیه السلام بنا شد.

ظاهرا ایشان آخر عمر سفری به بغداد آمده است. اثر امام صادق علیه السلام است که می بینیم شیعه، در مقدم سایر فرق، در علوم اسلامی پیشقدم و مؤسس شد و یا لا اقل دوش به دوش دیگران حرکت کرد و در همه رشته ها از ادب و تفسیر و فقه و کلام و فلسفه و عرفان و نجوم و ریاضی و تاریخ و جغرافی کتابها نوشت و رجال بزرگ بیرون داد، عالی‌ترین و نفیس‌ترین آثار علمی را به جهان تحویل داد.

اگر امروز می بینیم اصلاح طلبانی به رسمیت مذهب شیعه-بعد از هزار سال-اقرار و اعتراف می کنند به خاطر این است که شیعه يك مكتب واقعی اسلامی است و آثار شیعی در هر رشته نشان می دهد که دیگر نمی توان اتهامات سیاسی به آن بست.

این آثار مولود ایمان و عقیده است، سیاست نمی تواند اینچنین فقه یا اخلاق یا فلسفه و عرفان یا تفسیر و حدیثی به وجود آورد. رسمیت امروز شیعه معلول طرز کار و عمل آن روز امام صادق سلام الله علیه است. مقصود این است که ائمه اطهار در هر زمانی مصلحت اسلام و مسلمین را در نظر می گرفتند و چون دوره ها و زمانها و مقتضیات زمان و مکان تغییر می کرد خواه و ناخواه همان طور رفتار می کردند که مصالح اسلامی اقتضا می کرد و در هر زمان جبهه ای مخصوص و شکلی نو از جهاد به وجود می آمد و آنها با بصیرت کامل آن جبهه ها را تشخیص می دادند.

این تعارضها نه تنها تعارض واقعی نیست، بلکه بهترین درس آموزنده است برای کسانی که روح و عقل و فکر مستقیمی داشته باشند، جبهه شناس باشند و بتوانند مقتضیات هر عصر و زمانی را درک کنند که چگونه مصالح اسلامی اقتضا می کند که يك وقت مثل زمان سید الشهداء علیه السلام نهضت آنها شکل قیام به سیف به خود بگیرد و يك زمان مثل زمان امام صادق علیه السلام شکل تعلیم و ارشاد و توسعه تعلیمات عمومی و تقویت مغزها و فکرها پیدا کند و يك قتشکل دیگر. ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد (5)

پی نوشت ها :

- 1- این سخنرانی در 25 شوال 1381 هجری قمری به مناسبت وفات امام صادق علیه السلام ایراد شده است.
- 2- نهج البلاغه، خطبه 200.
- 3- به کتاب کافی، ج 5/ص 65 الی 70 و جلد اول داستان راستان تحت عنوان «امام صادق و متصوفه» مراجعه شود.
- 4- اعراف/32.
- 5- ق/37.